

فلسفه و هنر

اگر افلاطون در قرن ما می‌زیست شاید بجای آنکه بر سر درباغ آکادمی خویش بنویسد: « هر کس هندسه نمی‌داند اینجا نیاید » بهتر آن می‌دید که این عبارت را نقش کند « هر کس اهل فلسفه نیست بقرن ما تعلق ندارد ». زیرا قرن ما بسا وجود نگرانی‌ها و سرگشتگی‌های بسیار خود، با وجود گیجی‌ها و گمراهی‌های مخصوص خویش، قرن فکر و فلسفه است.

انسان قرن ما يك درد عمده دارد: درد فلسفی. و برای آن يك درمان عمده می‌جوید: درك حقیقت. مسئله « شك » با آنکه از دیرباز همواره بمشابهة يك « معمای غول‌آسا » مایه وحشت و نگرانی انسان بوده است هرگز مثل مسئله « حقیقت » و مسئله « عقل » موجب ناراحتی او نشده است.

پیشرفت علم، انسان قرن ما را به بن بست اسرار کشانیده است و اکنون وی چاره ندارد جز آنکه سر را بر در و دیوار رازها بکوبد و با شوق و التهاب دردمندانه بکوشد که از این شب تاریك راه بیرون برد.

بحث در باب ارزش و حدود معرفت، جستجو درباره ماده و حیات، تحقیق در باب اصول و قوانین کلی و ضروری جهان که در قرون گذشته برای حکما يك « احتیاج فردی » بود امروز برای روشنفکران قرن ما يك « غریزه اجتماعی » شده است. مبارزه‌های اجتماعی عصر ما رنگ فلسفه گرفته است. نهضت‌های سیاسی بر اصول فلسفی متکی گشته است. فلسفه تکیه‌گاه همه احزاب و افراد بشمار می‌رود.

ظهور این « وجدان فلسفی » در ادبیات، ادبیات زنده و از زنده عصر ما، بیش از همه جا محسوس است. شك نیست که از دیر باز، عقاید و اصول فلسفی برای عده بسیاری از گویندگان و نویسندگان منبع الهام بوده است. معذلك علاقة بی سابقه‌ای که مردم قرن ما نسبت بفلسفه ابراز می‌دارند موجب آن شده است که فلسفه، بیش

از هر قرن و دوره، در ادبیات قرن ما منعکس گردیده است. این وجه امتیاز قرن ما و صفت بارز آنست.

فراموش نکنیم که در گذشته نیز فلسفه برای هنر تکیه گاه ارزنده بوده است. ادبیات عظیم صوفیانه و عرفانی مشرق زمین از منبع لایزال فلسفه های اشراقی و وحدت وجودی مایه الهام یافته است. آثار بدیع و گرانبهای روسو، ولتر، دیدرو و نویسندگان دائرةالمعارف^۱ تا اندازه زیادی از فلسفه بیکن و لاک و هیوم بهره برده است. بسیاری از مکتب های ادبی قرن اخیر مولود مکتب های فلسفی حکما بوده است. مکتب رمانتیسم از فلسفه انتقادی^۲ کانت و فلسفه طبیعی روسو مایه الهام می گرفت. زولا و پیروان مکتب او^۳ از فلسفه های عقلی^۴ پیروی می کردند. علاقه ای که آنها در آثار خود بتعلیل و تحلیل امور اجتماعی و نفسانی نشان می دهند مولود ایمان قطعی و جازمی است که بآنکه مذاهب جزمی^۵ و عقلی بقدرت و ارزش عقل داشته اند.

اما نبغان افکار فلسفی و انتشار بی سابقه آنها در عصر ما رنگ و جلوه خاصی بادیات بخشیده است. نه فقط ادبیات رفته رفته خود را آماده می کند که درد های فلسفی انسان را دوا کند بلکه خود نیز می کوشد معماهای فلسفی تازه ای طرح نماید. جریانهای مهم ادبی قرن ما هر کدام از یک منبع فلسفی سرچشمه می گیرد. ادبیات تکلیف خود را بتدریج درک می کند و در می یابد که وظیفه او آنست که زندگی را معنی بخشد و غایت و هدف آن را مشخص کند. برای درک زندگی نلچرا باید از فلسفه مدد گرفت و از اینجاست که ادبیات قرن ما خود را ناگزیر می بیند که در پی فلسفه تکاپو کند. ادبیات باید برهبری فلسفه زندگی را بشناسد و بشناساند. اما مکتب های فلسفی قرن ما درباره زندگی نظرهای تازه آورده اند. در باب عقل، در باب عاطفه، و در باب اراده که مظاهر سه گانه زندگی محسوبند فلسفه امروز نکته های بدیع بیان می کند:

قدرت و ارزش عقل تا چه پایه است؟ درین باب، درون بینی^۶ ایدآلی برگسون^۷

بافلسفهٔ تعقلی و حسی جاری معارضه می کند. برگسون از طریق شهود و با منطق ریاضی اسپینوزا^۱ سعی دارد حدود دید عقل را محدود و مشخص نماید.

عقل، که پیروان فلسفه های جزمی و تعقلی عموماً آنرا بر درك و فهم حقیقت قادر می دانند نزد برگسون از عهدهٔ درك حقیقت بر نمی آید و وجود آن برای انسان از وجود غریزه برای جانوران ارزنده تر و سودمندتر نیست.

ازین قرار، برگسون قدرت عقل را که فلاسفه در براهٔ آن مبالغهٔ بسیار کرده اند و عقاید و آراء خود را بر آن بنا نهاده اند درهم می شکنند و از راه اشراق و مکاشفت^۲ زبونی و نارسائی عقل را در درك حقیقت بلزمی نماید.

این شیوهٔ اشراق و الهام که او برای دریافت حقیقت توصیه می کند در واقع در اندیشهٔ هنرمندان و صاحب نظران بی تأثیر نبوده است.

در آثار مالارمه^۳ و کلودل^۴ این ذوق درون بینی را مشهود می توان یافت و نیز در شعر بل والری^۵ و راینر ماریا ریلکه^۶ توجه باین ذوق باطنی، تا درجهٔ که از تردید در ارزش عقل حکایت می کند، جلوه دارد. معذک شکست عقل در این آثار بهیچ روی مستلزم پیروزی یأس و بدبینی نیست. ریلکه بی آنکه تسلیم ظلمت یأس شود در آخرین پیام های خود می کوشد زندگی را - که مرگ بجای آنکه آن را نابود و تباہ کند تمام و کامل می نماید - آکنده از فروغ و سرشار از امید نشان دهد و بدینگونه يك رمانتیسیم تازه بر اساس عرفان و مکاشفه بنامی کند.

اما در باب شعور و عاطفه فلسفهٔ امروز چه می گوید؟ شاید دقیق ترین نکتهٔ که فلاسفهٔ قرن ما در این باره اظهار کرده اند این درس بزرگ روانشناسی است که فروید^۷ و پیروان او تعلیم می دهند. روانشناسی امروز می کوشد که عاطفه و شعور و حتی عقل و خلاصه سراسر حیات وجدانی انسان را تحت سیطره و نفوذ «شعور باطنی»^۸ قلمداد کند. از وقتی که علم درین نهاتخانهٔ تلویک ضمیر انسان نفوذ کرده است بسیاری از اسرار تیرهٔ روح مثل خواب و بیماریهای روحی و شهوی روشن گشته است. درین مقاله

۱ - Spinoza · ۲ - Intuition · ۳ - Stephan Mallarmé · ۴ - Claudel ·
۵ - Paul Valéry · ۶ - Rainer Maria Rilke · ۷ - Freud · ۸ - Subconscience.

از ارزش علمی این نظریه نمی‌توان گفتگو کرد معذک تأثیر آن در جریان افکار ادبی قابل ملاحظه است .

این اندیشه ، که « شعور باطنی » منشأ و منبع بیشتر اطوار و افکار انسان است ، بریسندگان را متوجه کرد که برای تحلیل افکار و احوال قهرمانان خود باید باین نهانخانه اسرار نیز راه جویند . با این نظریه داستان نویسان متوجه شدند که نباید مظاهر و آثار روح انسان را بمثابة يك مشت عوامل و عناصر شیمیائی تلقی کرد بلکه برای فهم و تحلیل روح این موجود ناشناخته که انسان نام دارد باید با عمق « شعور باطنی » او نفوذ یافت . سنت داستایوسکی^۱ که قبل از پیدایش نظریه فروید تا اندازه زیادی با اهمیت این امر پی برده بود بر اثر نفوذ فرویدیسیم^۲ دوباره در ادبیات احیاء گردیده است . شیوه تحلیل نفسانی پل بورژ^۳ اکنون ارزش و اعتبار خود را از دست داده است و کسانی مانند ولف^۴، لارنس^۵، و اشتفن تسوایک^۶ به پیروی این مکتب سعی می‌کنند در زوایا و اعماق وجدان پهلوانان خود راز اطوار و احوال آنان را جستجو نمایند .

در قلمرو عمل و اراده نیز فلسفه اندیشه‌ها و تعبیرهای تازه یافته است . مذهب پراگماتیسم^۷ که ویلیام جیمز^۸ واضع و مدافع آنست فقط عمل را ملاک حقیقت می‌شمارد و برای آن بیش از عقل مطلق ارزش قائل است . این فلسفه نفوذ شگرف و قابل ملاحظه در زندگی آمریکائی و از آن راه در ادبیات آمریکا بخشیده است . اجتناب از غور و تأمل ، استغراق در کار و عمل ، زود باوری ساده لوحانه و خوش بینی مقرون با بی‌قیدی که از مختصات فکری مردم « دنیای آزاد » محسوبست درین فلسفه^۹ نوظهور تا اندازه زیادی توجیه میشود . در هنر هالیوود و در رمانهای پاورقی مخصوصاً نفوذ و تأثیر این فلسفه را آشکارا می‌توان دید .

در عین حال غریب طوفان دلواپسی‌ها و نگرانیها را در پس پرده آرامش و سکون پراگماتیسم می‌توان شنید . نگرانیها و دلواپسی‌هایی که هم بدینی تیره و حکیمانه

۱- Dostoievski · ۲- Freudisme · ۳- Paul Bourget · ۴- V. Woolf ·
۵- D. H. Laurence · ۶- Stefan Zweig · ۷- Pragmatism · ۸- W. James

شوپنهاور^۱ و هم خوش بینی عصبی و مایوسانه نیچه مولود آنست. این اضطراب و تحول، نتیجه تمدن و خاصیت اراده نسل ما محسوبست. وقتی نیچه می گوید: «تمدن بشر يك تحول و تغییر بی پایان است» ازین سرگشتگی و درماندگی نسل معاصر پرده بر می گیرد. وسواس و واماندگی که بقول نیچه مولود تقید بآداب و اخلاق غلامان و بردگان است اراده ما را فلج کرده است. اضطراب روح نتیجه منطقی این فلج اراده خواهد بود. این نتیجه منطقی را در آثار ادبی قرن ما نیز می توان معاینه دید. آثار ایسن^۲ نویسنده نروژی، توماس مان^۳ نویسنده آلمانی و آندره ژید نویسنده فرانسوی تا اندازه زیادی مین این حالت است. قهرمانان آثار آراگون^۴ و کوکتو^۵ اعقاب هاملت^۶ و مظهر ناخرسندیهای نیچه^۷ می باشند.

بدینگونه، اندیشه های فلسفی در ایجاد جریانهای ادبی تأثیر و نفوذ شگرف دارد. فلسفه امروز تعبیرهای تازه برای زندگی یافته است و ناچار ادبیات نیز که باید معنی زندگی را روشن کند درین تحول با فلسفه همقدم خواهد بود.

حس احتیاج و علاقه ای که نسل ما نسبت بفکر و فلسفه ابراز می دارد دیگر برای ادبیات بی هدف، ادبیات سرگشته و سرگرم کننده جایی باقی نمی گذارد. نسل زیدها و والریها دیگر نمی تواند والتراسکاتها و الکساندر دوماهای نو ظهور دیگری را تحمل کند.

قهرمان رمانهای ما دیگر قهرمان ماجراها و حادثه های شگفت انگیز نیست، قهرمان تمایلات و اندیشه های تازه است. شعر امروز دیگر نباید تنها باینکه زبان «دل» است اکتفا کند بلکه باید زبان روح و زبان عقل نیز باشد.

شاعر و نویسنده امروز اگر نتواند این درد فلسفی و این عطش معرفت جوئی قرن ما را درك کند هرگز نخواهد توانست آن را تسکین و درمان دهد. هرگز نخواهد توانست اثری ارزنده و پسندیده که شایسته قرن ما باشد پدید آورد.

عبدالحسین زرین کوب